

خاکستری اما امیدوار

گذر زمان گرد پیری بر چهره‌شان نشانده ولی عشق بودن در کنار عزیزانشان آنچنان در کلامشان موج می زند که معنای پیری در لبخند محبت آمیزشان گم می شود.



گذر زمان گرد پیری بر چهره‌شان نشانده ولی عشق بودن در کنار عزیزانشان آنچنان در کلامشان موج می زند که معنای پیری در لبخند محبت آمیزشان گم می شود.

عطر قورمه سبزی فضای خانه را پر کرده، تقریباً همه همسایه‌ها می‌دانند که امروز قرار است بچه‌های بی‌بی مهمان خانه‌اش باشند. اتفاقی که شاید ماهی یکبار بیفتد. ماه قبل نادر پسر بزرگ بی‌بی پروازش کنسل شده بود و نتوانسته بود بیاید اما بی‌بی باز هم قورمه سبزی پخته است.

بی‌بی 68 سال دارد و حاصل عمرش با مشهدی عباس یک دختر است و یک پسر که در کلاف زندگی گم شده‌اند.

از پارسال که مشهدی عباس در بیمارستان با زندگی خداحافظی کرد دیگر بچه‌های همسایه برایش خرید می‌کنند و خلوتش را پر می‌کنند.

پای صحبتش که می‌نشستیم دعا به جان مشهدی عباس می‌کند که خانه‌ای با حیاط پر از گل برایش فراهم کرده. گاهی سرش را با هرس کردن بوته‌ها و آب دادن درختان گرم می‌کند. می‌گوید: با اینکه دلم برای مریم و نادر تنگ می‌شود ولی خوب چه می‌شود کرد بچه‌هایم گرفتار یک لقمه نان هستند. توقعی ندارم خدا بزرگ است.

***امیدم به همین جمعه‌های آخر ماه است**

آهی از ته دل می‌کشد: فقط این پا درد امانم را بریده و گاهی از پس خودم بر نمی‌آیم. امیدم به همین جمعه‌های آخر ماه است که بچه‌ها چند ساعتی بیایند دور هم باشیم. خدا را شکر بچه‌هایم نااهل نیستند.

نادر متخصص مغز و اعصاب است و مریم دختر بی‌بی استاد دانشگاه، هر دو به بی‌بی گفته‌اند حاضرند او را به یک سرای سالمندان با خدمات خوب ببرند و هزینه‌هایش را هم بدهند تا بی‌بی هم صحبت داشته باشد و سرگرم شود اما بی‌بی هیچ وقت قبول نکرده است.

این فقط روی یکی از هزار سکه‌ای است که این روزها به عنوان سالمند در میانمان رایج است. مادرانی که روزی کهنه بچه‌ها را با شکستن یخ حوض، می‌شستند و چرخ خیاطی دستی‌شان امیدی بود برای دوختن پارچه‌های چیت گلدار به عنوان لباس عید و لباس مدرسه.

پدرانی که سالهای دور قامتشان راست بود و آفتاب زده از خانه بیرون می‌زدند تا شب با پاکت‌های میوه با پهلوی در خانه را باز کنند. فقط به عشق اینکه با بچه‌ها روی تخت چوبی کنار حوض بنشینند تا چایی روی سماور دغالی دم بکشد.

***بسیاری از سالمندان حقوقی برای گذران زندگی ندارند**

مینو محمدی، دبیر بازنشسته آموزش و پرورش که اثری از تکیه‌گی و خستگی سالهای پرورش فرزندان این مرز و بوم در چهره‌اش نمی‌بینی 62 سال سن دارد می‌گوید: خدا را شکر از نظر سلامتی مشکلی ندارم و تقریباً زندگی خوبی دارم ولی سالمندان همه مثل هم نیستند. سالمند نیاز به حمایت معنوی و حمایت اجتماعی دارد. مانند بیمه عمر و بیمه‌های مختلف برای درمان خیلی از افراد سالمند امروز حقوقی برای گذران زندگی ندارند.

وقتی صحبت از رفتن به خانه سالمندان برای نگهداری همسن و سالها به میان می‌آید می‌گوید: اصلاً برای هیچ سنی رفتن به خانه سالمندان مناسب نیست. مگر اجبار تنهایی و نداشتن خانواده. باید خانواده‌ها را تشویق کنیم حتماً افراد سالمند را کنار خودشان نگهداری کنند و اگر به خانه سالمندان منتقل می‌شوند از نظر روحی، جسمی و تفریحی بسیار باید رسیدگی شوند.

سالمندان که اکنون حدود 7.3 درصد جمعیت کشور یعنی 5 میلیون نفر از مردم کشورمان را به خود اختصاص داده‌اند تعدادشان رو به افزایش است و پیش بینی می‌شود تا 30 سال آینده 25 درصد جمعیت کشور وارد دوره سالمندی شود.

این قشر خاکستری امکانات خاص خود را می‌طلبد. چیزی که اکنون فقط در حد نشستن در پارک‌ها و گرفتن کارت منزلت برای تخفیف بلیت مترو و اتوبوس است.

* خدا را شکر مرا به خانه سالمندان نسپرده‌اند

مهین تهرانی هفتاد و یکمین سال زندگی را سپری می‌کند تک و تنها. با این تفاوت که در نبود مرد خانواده، 6 فرزندش هفت روز هفته را تقسیم کرده‌اند تا هر یک روزی را در کنار مادر سپری کنند و جمعه‌ها هم در کنار هم مادر را به یاد روزهای جوانی بیندازند.

این مادر سالمند می‌گوید: خدا را شکر می‌کنم با وجود تمام بیماری‌هایی که دارم فرزندی خدا به من داده که مرا به سرای سالمندان نسپرده‌اند و در کنارم هستند. البته راضی نیستم از کار و زندگی‌شان غافل شوند ولی خوشحالم که تنها نیستم.

او خاطره‌ای از زمانی که 4 دختر و پسرش کوچک بودند تعریف می‌کند و می‌گوید: شوهرم کفاح بود درآمد آنچنانی نداشت. ولی بچه‌ها که این چیزها را درک نمی‌کنند. نزدیک به عید که می‌شد پارچه فروشی با دوچرخه پارچه‌های مختلف در منزل می‌آورد و قسطی می‌فروخت. پارچه می‌خریدیم متری 5 ریال. یک سال یک توپ پارچه خریدم و شروع کردم به اندازه گرفتن بچه‌ها و دوختن با چرخ خیاطی. برقی نبود و با چرخاندن دسته‌اش لباس می‌دوختم.

برای هر کدام 2 دست لباس دوختم با مدل‌های مختلف. ولی رنگ همه پارچه‌ها یک جور بود. یک دفعه که بچه‌ها را بیرون برده بودم آقای فکر کرده بود من مربی مهد کودکم و دخترانم هم بچه‌های مهد. چون لباس‌ها یک شکل بود. ولی خوشحالی بچه‌ها از همه چیز بیشتر برایم ارزش داشت. آن موقع بچه‌ها مثل الان نبودند که هر چیزی نخورند و هر چیزی نپوشند.

* هنوز کار می‌کنم، زندگی خرج دارد

جهانگیر زمانی با 76 سال سن بازنشسته اداره ارشاد است اما هنوز به قول خودش خواننده صدا و سیما است و در گروه‌های کر شرکت می‌کند. یکی به دلیل اینکه نشاطش باقی بماند و دیگر برای اینکه زندگی خرج دارد.

او می‌گوید: وقتی پدر بزرگ می‌شوی و در خانه‌ات به روی همه باز است نمی‌شود بگویی ندارم. باید همیشه ظاهرت را حفظ کنی و همه چیز مهیا باشد.

ولی واقعاً نمی‌دانم چرا امکانات خاصی برای سرگرم کردن سالمندان مهیا نمی‌شود. بلاخره ما در مکان‌های شلوغی که بچه‌ها بازی می‌کنند نمی‌توانیم باشیم و سرگرمی خاص خود را با همسالان خود می‌طلبیم. باور کنید اگر روحیه مان شاد باشد بیماری هم به سراغمان نمی‌آید. افسردگی و تنهایی است که ما را ناتوان می‌کند.

به گزارش خبرنگار گروه بهداشت و درمان فارس از هر فرد سالمندی پرسیدیم چه خدماتی را به عنوان شهروند ارشد دریافت می‌کنید پاسخ جمله "تقریباً هیچی" بود. البته انصاف را رعایت کنیم اغلب به ایجاد پارک‌ها و فضای سبز اشاره ای داشتند ولی از اینکه برنامه‌ای برایشان در نظر گرفته نشده گلایه داشتند.

از آنجایی که از زمان تصمیم تا برنامه‌ریزی و به اجرا در آمدن هر کاری زمان بر است توجه به ایجاد مکان مختص سالمندان برای سرگرمی، ایجاد بیمه‌های رفاهی برای تامین آتیه و معیشت آنهایی که حقوق بازنشستگی ندارند و تقویت بنیان خانواده ضروری است. نکاتی که بیشتر به نظر می‌رسد سالی یک روز یا یک هفته در آستانه روز سالمند به آن پرداخته می‌شود.

گزارش از فاطمه بیات